

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحمدالله بحث سرقفلی تمام شد و امّهات مطلب درباره سرقفلی تحقیق شد، بحث ما از ابتدای امسال در شرایط عوضین بود و مشغول به بحث از شرط اول شدیم که شرط اول (بر حسب آنچه که در کتاب تحریر الوسيله مرحوم امام(رضوان الله تعالی علیه) هست) این است: «یشترط فی المبيع أن يكون عيناً على الاحوط متمولاً سواء كان موجوداً في الخارج أو كلياً في ذمة البائع أو في ذمة غيره فلا يجوز على الاحوط أن يكون منفعةً كمنفعة الدار أو الدابة أو عملاً كخياطة الثوب أو حقاً وإن كان الجواز خصوصاً في الحقوق لا يخلو من قوة»^[1]؛ باید دید در مبيع آیا باید حتماً عین باشد یا می تواند منفعت و حقوق هم در معامله مبيع قرار بگیرد؟ نظر شریف مرحوم امام این شد که حقوق و منافع هم می تواند به عنوان مبيع قرار بگیرد و قبلاً عرض کردیم اگر منفعت را به عنوان مبيع قرار دادیم، برخی از مسائل مستحدثه در زمان ما حل می شود. مرحوم امام در ادامه به ثمن پرداختند.

نظر خود ما هم همین شد که «لا يعتبر في المبيع أن يكون عيناً»، مبيع می تواند حق باشد، می تواند منفعت باشد و وارد دو بحث شدیم؛ یکی بیع حق اختیار که بحث مفصلش را گفتیم و یکی هم بیع سرقفلی، دو تا بحث از مسائل مستحدثه در همین جا مطرح کردیم.

بیان مرحوم امام درباره ثمن در معامله

مرحوم امام درباره ثمن می فرماید: «يجوز أن يكون منفعةً أو عملاً متمولاً بل يجوز أن يكون حقاً قابلاً للنقل و الانتقال»، از عبارت مرحوم امام استفاده می شود که بین ثمن و مئمن فرق وجود دارد، فقها در اینکه ثمن می تواند منفعت باشد، حق باشد اختلافی هم ندارند، اما در مئمن اختلاف است، در مئمن بسیاری از فقها گفتند مئمن باید عین باشد. حال در ثمن آنچه که هست این است که می فرمایند اگر یک حق هم قابل اسقاط است و هم قابل نقل و انتقال، مثل حق تحجیر و اختصاص، اینجا می شود ثمن واقع شود. بگویم در مقابل اینکه من آمدم اینجا را تحجیر کردم، این کتابت را به من بفروش، کتاب را بفروش در مقابل این حق تحجیر.

تنها بحثی که باقی می ماند آن است که اگر یک حق قابل اسقاط باشد، اما قابل نقل و انتقال نباشد، مثل حق خيار، حق شفعه (حق خيار قابليّة اسقاط دارد، اما گفته اند قابل نقل و انتقال ندارد، حق شفعه هم همینطور)، آیا می توان به عنوان ثمن در معامله قرار داد؟ امام(رضوان الله علیه) می فرماید: «و في جواز كونه حقاً قابلاً للاسقاط و غير قابل للنقل كحقّ الخيار و الشفعة اشكالاً».

وجه کلمه «اشکال» در کلام مرحوم امام

در متن مکاسب مرحوم شیخ این بحث را ندارد. باید دید وجه اشکالی که در ذهن شریف امام (رضوان الله تعالی علیه) هست چیست؟ وجه اول: یک جهت وجه اشکال به تعریف حقیقت بیع برمی‌گردد. اگر ما گفتیم بیع «مبادلة مال بمال» است، اینجا حقّ خيار مال هست و مالیت دارد، و لذا در مقابل اسقاط می‌تواند پول بگیرد. اگر ما تعریف بیع را تبادل در اضافات قرار دادیم (مانند مرحوم امام که در تعریف بیع فرمودند بیع، تبادل در اضافات است یعنی تاکنون این مال نسبت به بایع اضافه داشت و این مال ملک بایع بود، اما از حالا به بعد این مال اضافه‌اش منتقل می‌شود به مشتری و اضافه مشتری پیدا می‌کند)، باز حقّ خيار، حق شفعه، اضافه پیدا می‌کند عین تاکنون این شخص می‌توانست اِعمال خيار کند و اکنون من اِعمال خيار می‌کنم.

اگر بگوئیم تعریف بیع عبارت است از: «تملیک بإزاء تملیک» (که من در ذهنم می‌آید در نه سال پیش که ما بحث بیع را شروع کردیم، آنجا هم همین نظریه را اختیار کردیم و اولین جایی که این تعریف را دیدم، در کلمات مرحوم ایروانی در حاشیه‌ی مکاسب است که بگوئیم بیع تملیک در مقابل تملیک است)، در این صورت حقّ خيار تملیک نمی‌شود؛ زیرا این حقّ خيار که برای ذو الخيار است، تنها ذوالخيار می‌تواند اسقاطش کند، اما نمی‌تواند این را به دیگری تملیک کند به عنوان اینکه ملک برای دیگری بشود و قابلیت تملیک ندارد.

بنابراین کلمه «اشکال» در عبارت مرحوم امام، را اگر از این جهت بگیریم که منشأ الاشکال، «وجود الخلاف فی تعاریف البیع» است، اشکالش این است که مرحوم امام وقتی فتوا می‌دهند، باید روی مبنای خودشان فتوا بدهند (چون کتاب تحریر الوسيله کتاب استدلالی نیست)، مبنای امام در تعریف بیع، تبادل اضافات است. اضافه در اینجا هم معنا دارد، تاکنون این حقّ خيار از جهت اعمالش اضافه داشت به این شخص و حالا اضافه دارد به دیگری.

اشکال: ممکن است در جایی اضافه باشد، اما تملیک نباشد. در باب وکیل، موکل با این مال خودش یک اضافه‌ای دارد، با عقد وکالت همین اضافه را برای وکیل ایجاد می‌کند، اما وکیل مالک نیست یعنی مسئله‌ی اضافه بسیار خفیف المؤونه است و نیاز به تملیک ندارد. در عقد وکالت بین مال و وکیل یک اضافه‌ای هست، همانطور که موکل می‌توانست بفروشد، وکیل هم می‌تواند بفروشد، اما وکیل مالک نیست.

بنابراین، طبق مبنای مرحوم امام (که مسئله‌ی تبادل در اضافه است)، در اینجا می‌توانیم بگوئیم حقّ خيار و حق شفعه، می‌تواند ثمن واقع شود و مشکلی ندارد، اما اگر گفتیم بیع «تملیک بازاء تملیک» است، قرار گرفتن حق خيار و حق شفعه به عنوان ثمن دارای اشکال است.

وجه دوم: می‌رویم سراغ عرف؛ نمی‌دانیم عرف حق خيار را در بیع، ثمن قرار می‌دهد یا خیر؟ حق خيار چون قابلیت نقل و انتقال ندارد نمی‌دانیم عرف آن را ثمن قرار می‌دهد یا نه؟ اصلاً بگوئیم این اشکالی که مرحوم امام فرمودند، منشأش اختلاف در تعاریف نیست، بلکه منشأش «لوجود الشک فی أنّ العرف هل يجعل حقّ الخيار ثمناً فی البیع أم لا يجعل»، اگر این هم بگوئیم بیان بسیار خوبی می‌شود. بگوئیم چون نمی‌دانیم عرف ثمن قرار می‌دهد یا نه؟

نتیجه این است که اگر کسی بگوید به نظر من عرف ثمن قرار می‌دهد، دیگر بحثی ندارد. عرف می‌گوید حق خيار را ثمن قرار می‌دهم، صدق بیع هم می‌کند و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» شاملش می‌شود و تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقيه هم نیست، اما اگر گفتیم عرف اصلاً حق خيار و حق شفعه را ثمن قرار نمی‌دهد، باز هم نتیجه این است که «لیس ببیع».

بنابراین، درباره این کلمه «اشکال»، دو بیان می‌توان گفت؛ بیان اول این بود که منشأ اشکال، «وجود الخلاف فی التعاریف

الواردة في البيع» است، بیان دوم این است که نمی‌دانیم آیا عرف این حقّ خيار یا حق شفعه را ثمن در بیع قرار می‌دهد یا خیر؟ پس باید در فرمایش امام بنویسیم «لا وجه للاشکال»، اولاً؛ اگر در تعریف بیع، گفتیم تبادل در اضافات است، ثانیاً عرف این را بیع می‌داند، این مثالی هم که الآن زدیم به خوبی واضح است که عرف اسقاط حق خيار را به عنوان عوض و ثمن قرار می‌دهد و عرف این را بیع می‌داند فلا مجال للاشکال.

مطلبی درباره پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)

مسئله‌ی خاتمیّت از ضروریّات دین است و بهائیت یکی از عواملی که موجب ارتدادشان است و بهایی مرتد است، این است که خاتمیّت را منکر هستند، «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^[2]، خاتم را به معنای زینت بیان می‌کنند که در هیچ کتاب لغت نیامده، خاتم به معنای پایان است، هم آیات متعدد داریم و هم روایات، در آن روایت حدیث منزلت «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^[3]، مسئله مسلم است که خاتمیّت از ضروریّات اسلام است، منتهی خاتمیّت دو رکن دارد؛ یک رکن قانون کامل و رکن دیگرش مفسّر این قانون که در اسلام هر دوی آن در ادیان سابقه وجود نداشته است.

در ادیان سابقه قانون به عنوان معجزه‌ی ختمیه و دائمیه نداشتیم، هیچ کتاب آسمانی مثل قرآن به عنوان معجزه‌ی ختمیه مطرح نبوده، قرآن الآن هم تحدی می‌کند و اعجاز دارد إلى يوم القيامة، این یک. قانون کامل اعجازگونه باقی است و اینکه این مفسّر، معصوم است، در کنار این کتاب مبین، معصوم برای تفسیر و تبیین این قانون وجود دارد. این سؤال آیا اگر قانون کامل است و دائم الاعجاز و مبین معصوم باشد و این معصوم هم إلى يوم القيامة باشد، آیا مجال و نیازی به اینکه رسول دیگری بیاید هست؟ مسلم مجالی نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «الأول: يشترط في المبيع أن يكون عينا على الأحوط متمولا سواء كان موجودا في الخارج أو كليا في ذمة البائع أو في ذمة غيره، فلا يجوز على الأحوط أن يكون منفعة كمنفعة الدار أو الدابة أو عملا كخياطة الثوب أو حقا وإن كان الجواز خصوصا في الحقوق لا يخلو من قوة، و أما الثمن فيجوز أن يكون منفعة أو عملا متمولا، بل يجوز أن يكون حقا قابلا للنقل و الانتقال كحقي التحجير و الاختصاص و في جواز كونه حقا قابلا للإسقاط غير قابل للنقل كحقي الخيار و الشفعة إشكال.» تحرير الوسيلة، ج1، ص515.

[2] □ سورة احزاب، آیه40.

[3] □ «... وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص107، ح80.